



عنوان مقاله:

«بررسی کلمه رب در علم لغت، صرف و تفسیر»

استاد راهنما:

«حجه الاسلام و المسلمین علی عزیزاده»

پژوهشگر:

«امین خلیج»

مقطع تحصیلی:

«پایه ۱»

شماره پرونده:

«۹۴۱۹۹»

سال تحصیلی:

«۱۳۹۴-۹۵»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بررسی کلمه رب در علم لغت، صرف و تفسیر»

امین خلیج

حجه الاسلام و المسلمین علیزاده

چکیده:

گاهی بعضی از کلماتی که در زندگی روزمره ما مورد استفاده قرار می‌گیرد دارای معارف و معانی بلندی است که از آنها غافل هستیم.

در زبان آیات و روایات نیز چنین کلماتی یافت می‌شود. از جمله آن کلمات، کلمه پراستعمال «رب» می‌باشد که معارف و مباحث مهمی را در دل خود جای داده است.

ما نیز در چند گفتار سعی کرده ایم که از طریق علم صرف، لغت و تفسیر با مراجعه به کتب معتبر و دقیق توضیح واضح و مختصری از این کلمه ارائه بنماییم.

کلید واژه:

بررسی، کلمه، رب، علم، لغت، صرف، تفسیر

مقدمه:

«رب» از مهم ترین اصطلاحات اسلامی است. این اصطلاح در قرآن کریم بسیار به کار رفته، و فهم بسیاری از آیات تعیین کننده قرآن کریم به روشن شدن این اصطلاح وابسته است.

ما جمله مبارکه و آیه شریفه (الحمد لله رب العالمین) (حمد ۲) را در زندگی روزمره و در نمازها بسیار بیان می کنیم، ولی نزد بسیاری از افراد معنای دقیق این جمله روشن نیست. از آنجا که لفظ «رب» رکنی از عبارت فوق را تشکیل می دهد، به طور مسلم، تا معنای «رب» روشن نشود، مفهوم دقیق و والای این عبارت، و آیات بسیاری از قرآن کریم روشن نخواهد شد. حتی اساسی بودن بُعد توحیدی مفهوم این اصطلاح، شناخت خداوند و پیامبر و امام، و تمیز موحد از مشرک نیز به درک عمیق واژه «رب» بستگی دارد.

نخست این کلمه را در علم لغت با استفاده از کتب معتبر لغوی بررسی میکنیم. سپس ساختار صرفی این کلمه را و مباحثی پیرامون کلمات مضاعف مطرح خواهیم نمود. و در آخر از علم تفسیر در این پژوهش استفاده می کنیم.

فصل اول: بررسی کلمه رب در علم لغت

گفتار اول: کلمه رب در علم لغت

ابتدا معنای کلی کلمه رب را از نگاه معاجم لغوی معتبر مورد بررسی قرار می دهیم. ابن اثیر^۱ در کتاب معجم خود در مورد این کلمه آورده است که «رب در علم لغت اطلاق می شود بر: مالک، سید، مدبر، مربی، مقیم و منعم^۲».

قریب به همین مضامین و معانی در کتاب **مجمع البحرین**^۳ وجود دارد. ایشان می گوید: «که مراد مالک و مدبر است و رب اطلاق می شود بر سید و مربی و متمم و منعم و صاحب^۴».

لکن در کتاب **تهذیب اللغه**^۵ آمده است که از **ابن انباری** نقل میکند: «رب بر سه معناست: گاهی به معنای مالک، گاهی به معنای سید اطاعت شونده و گاهی هم به معنای مصلح: به عنوان مثال: رب الشيء یعنی اصلحه^۶».

احمد بن فارس^۷ در این رابطه می گوید: «که این کلمه دارای اصل هایی است. نخست کسی که چیزی را اصلاح می کند و قیام بر آن دارد و دیگر کسی که ملازم و مقیم چیزی است، سوم ضمیمه کردن دو چیز به یکدیگر^۸».

علامه مصطفی^۹ در این رابطه نظرش این است که: «همه اینها به یک اصل باز می گردد و آن عبارت است از: سوق دادن چیزی به سوی کمال و رفع نقایص در جهات مختلف مادّی و معنوی، ذاتیات و عرضیات، و عقائد و معارف یا صفات و اخلاق یا اعمال و آداب یا علوم

^۱ النهایه فی غریب الحدیث والأثر، تألیف: ابن اثیر، مبارک بن محمد

^۲ النهایه ج ۲ ص ۱۷۹

^۳ تألیف طریحی، فخرالدین بن محمد

^۴ مجمع البحرین، ج ۲ ص ۶۴

^۵ تألیف ازهری، محمد بن احمد

^۶ تهذیب اللغه ج ۱۵ ص ۱۲۸

^۷ مؤلف معجم مقاییس اللغه

^۸ مقاییس اللغه، ج ۲ ص ۳۸۱

^۹ مصطفوی، حسن مؤلف کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم

متداول در انسان یا حیوان یا نباتات. در هر چیزی به حسب آن چیز و به حسب آن چیزی که رفعت مقام و تکمیل آن چیز را اقتضا می کند

از آنجا که اقدام به چنین کاری با مفاهیم دیگری مانند: اصلاح، تدبیر، حکومت، مالکیت، مصاحبت، سیادت، اجتماع، تعلیم، تغذیه همراه است؛ به هر یک از این معانی به حسب جایگاه و تنایب موضوع نیز اطلاق شده است.^۱

به نظر می رسد نظر **راغب اصفهانی**^۲ برای جمع بندی مناسب است، که می گوید: «رب در اصل به معنی تربیت و پرورش است، یعنی؛ ایجاد کردن حالتی پس از حالت دیگر در چیزی تا به حد کمال و نهایه و تمام آن برسد»^۳.

وقتی به مصداق کلمه رب می رسیم، می بینیم که همگان بر خداوند اذعان دارند همچون **ابن منظور** که در لسان العرب می گوید: «رب همان خداوند عز و جل است همان رب همه چیز یا مالک^۴ آن چیز و برای است ربوبیت بر همه خلق شریکی برای او نیست و او رب الارباب است و مالک الملوک و الاملاک»^۵.

یا در **صحاح اللغة**^۶ داریم که می گوید: «رب اسمی است از اسماء خداوند عز و جل» و **مفردات** دارد که: «رب به طور مطلق جز برای خدای تعالی گفته نمی شود. که او متکفل مصالح موجودات و آفریده هاست...»^۷

در **مقائیس اللغة** گفته شده است که: «**الله جل ثنائه**» برای اینکه همانا او مصلح کل احوال آفرینش است.^۸

^۱ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص: ۲۳

^۲ راغب اصفهانی، حسین بن محمد مؤلف کتاب مفردات الفاظ قرآن کریم

^۳ ترجمه مفردات الفاظ قرآن کریم، ج ۲ ص ۲۹

^۴ در این رابطه در فصل سوم صحبت خواهیم کرد.

^۵ لسان العرب، ج ۱ ص ۳۹۹

^۶ جوهری اسماعیل بن حماد مؤلف معجم الصحاح

^۷ الصحاح، ج ۱ ص ۱۳۰

^۸ مقایس اللغة ج ۲ ص ۳۸۲

ولی سؤال اینجاست که آیا می شود این کلمه را جز برای خدای تعالی به کار ببریم؟

در **لسان العرب** آمده است که: «رب بر غیر خداوند مگر در حالت اضافه گفته نمی شود»^۱
و در **نهایه ابن اثیر** که می گوید: «اطلاق نمی شود غیر مضاف مگر بر خداوند متعال.

و هنگامی که اطلاق می کند بر غیر خداوند اضافه می شود. بس گفته می شود (رب کذا)»^۲

در **مجمع البحرین** گفته شده است که: «به کاربردن این کلمه همراه الف و لام برای مخلوق آفریده شده جائز نیست»^۳. هم چنین در تهذیب اللغه^۴ نیز چنین نکته ای آمده است ولی دلیل این نکته را در کتاب **مصباح المنیر** می بینیم که آورده است: «اجازه به کاربردن این کلمه با الف و لام به معنای مالک وجود ندارد زیرا که این الف و لام، برای عموم است و کسی که خود آفریده شده است تمام مخلوقات را مالک نیست»^۵.

حال دانستیم که این کلمه مخصوص خداوند متعال است و آن را فقط با شرایطی می توان به جای خداوند بکار برد.

آیا می توان این کلمه را جمع بست و یا اینکه اصلاً به صورت جمع استعمال شده است؟

در جواب این سوال از کتاب **راغب اصفهانی** کمک می گیریم. که به خوبی پاسخ می دهد
«جمع رب ارباب است خدای تعالی گوید: (أرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار - ۳۹/ یوسف) و حق نیست که واژه رب جمع بسته شود زیرا اطلاق آن جز خدای تعالی را در بر نمی گیرد اما در آیه فوق اگر به صورت جمع آمده است بنا بر اعتقاد و سخن کفار است نه اینکه واقعا در نفس خویش و بالذات چنین باشد در سخنان معمولی هم واژه رب جز در باره خدای گفته نمی شود»^۶.

^۱ لسان العرب ج ۱ ص ۳۹۹

^۲ النهایه فی غریب الحدیث والأثر ج ۲ ص ۱۷۹

^۳ مجمع البحرین، طریحی، ج ۲ ص ۶۴

^۴ تهذیب اللغه، از هری، محمدبن احمد، ج ۱۵ ص ۱۲۸

^۵ مصباح المنیر، فیومی، ص ۲۱۴

^۶ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ج ۲ ص ۳۲

«ارباب جمع رب و چهار بار در قرآن مجید آمده است و مراد از آن معبودهای دروغین و ملائکه و بزرگان قوم‌اند که قرآن از اتخاذ ارباب در مقابل خداوند نهی فرموده است و چهار محل فوق به قرار ذیل است: یوسف: ۳۹، آل عمران ۶۴ و ۸۰، توبه: ۳۱»^۱.

^۱ قاموس قرآن، قرشی، علی اکبر، ج ۳ ص ۴۴

فصل دوم: بررسی کلمه رب در علم صرف

گفتار اول: نگاهی به کلمات مضاعف

تعریف:

تعریفی که تقریباً همه ی علمای علم صرف قبول دارند اینست که در کلمات ثلاثی به آن کلمه ای مضاعف گویند که: «عین الفعل و لام الفعل آن حرف واحدی است. که به این نوع اصم نیز گویند»^۱.

در رباعی به آن کلمه ای مضاعف می گویند که فاء الفعل با لام الفعل اول و عین الفعل با لام الفعل دوم مثل هم باشند.

«براساس یک تقسیم بندی دیگر می توان گفت مضاعف بر دو گونه است:

۱ اصم: مثل مدّ، اعدّ که دو حرف از یک جنس در یک کلمه است.

۲ مطابق: مثل زلز و وسوس که در رباعی نمونه دارد و حرف هایش باهم برابرند.

مضاعف مطابق اعلال ندارد و هم وزن صحیح است. (اما مضاعف اصمّ جز و معتلات شمرده می شود. چون حذف و اعلال و ادغام^۲ در آن راه دارد.

حذف؛ مثل: مَسْتُ و ظَلْتُ و احَسْتُ که بر وزن مَسَسْتُ و ظَلَلْتُ و احَسَسْتُ بوده است، بر طبق بابها.

اعلال و ابدال؛ مثل: اَمَلْتُ که در اصل اَمَلْتُ بوده است.

ادغام؛ مثل: مَدَدَ که مَدَّ شده است^۳.

همان طور که گفته شد کلمات مضاعف دارای قواعدی به نام ادغام هستند.

اما آنچه که قبل از ارائه قواعد ادغام مهم است مبحثی زبان شناختی پیرامون کراهت دو حرف در کنار هم است.

^۱ نزهة الطرف فی علم الصرف ، حسینی جلالی، محمد تقی ، ص ۱۳۶

^۲ ادغام؛ یعنی کوبیدن دو حرف در یکدیگر با ساکن کردن حرف اول و قرار دادن دو حرف به صورت یک حرف مُشَدَّد.

^۳ استاد و درس ، صفایی حائری، علی، ص ۱۴۴

چرا قواعد ادغام به وجود آمد؟

«در جواب گفته می شود که نطق به مثلین ثقیل است. زیرا زبان در تلفظ حرف دوم به موضع اول بازمی گردد و تلفظ به مثلین برای زبان مانند راه رفتن با پای بسته و دربند است. ولی در متغایرین این طور نیست زیرا عضوی که در یکی بکار می رود در دیگری بکار نمی رود و استراحت می کند.

نطق به متقاربین نیز ثقیل است. چون حروف متقارب المخرج مانند حروف مماثل اند. در مثلین یک عضو دو بار بکار گرفته می شود و در متقاربین دو عضو قریب به هم که به منزله یک عضو است. پس تلفظ متقاربین نیز مانند به بند کشیدن زبان است.

به همین دلیل پدیده ای به نام ادغام به وجود آمد. به این صورت که حرف اول ساکن و آن را از مخرج حرف دوم به صورت آنی و بدون فاصله زمانی ادا کنند. به طوری که گویا به جای دو حرف یک حرف مشدد ادا شده است.

در مواردی هم که ادغام صورت نمی گیرد به خاطر قلیل الاستعمال بودن است که ثقل آن را نادیده می گیرند.

و اگر کثرت استعمال داشته باشد از قلب یا حتی حذف کمک می گیرند. مانند؛
تصدّد=تصدی و سددت=سدت

اکنون نوبت به سوال دیگری است و آن اینکه اصلاً چرا ماده مضاعف به وجود آمد تا بعد مجبور به ادغام شوند؟

در بیش تر زبان ها فطرتاً اسم از حداقل سه آوا تشکیل می شود. آوایی برای شروع تلفظ کلمه آوایی برای وسط و آوایی برای توقف. از این میان کلمات ربطی به علت استعمال زیاد کوتاه تر انتخاب می شوند.

اما کلمات دوحرفی محدود به این دو نوع نمی شوند:

برخی کلمات برگرفته از پدیده های متناوب و تکراری محیطی اند. کلمه ای هم که به تقلید از این پدیده ها ساخته می شوند دارای تکرارند.

آوای متناوب مانند: قل قل کردن در فارسی و وسوس قعقع در عربی. پدیده غیر آوایی متناوب مانند: زلزله و دمدم. در زبان عربی و فارسی همه انواع کلمات دو حرفی هر گاه بخواهند به صورت اسم اسم یا فعل مستقل در کلام به کار روند عادتاً باید سه حرفی شوند. به همین دلیل حرف آخرشان تکرار گردیده و مشدد می شوند. مانند غریدن غرّش در فارسی و هرّ صلّ زلّ و... در عربی.

بنابراین افعال ثلاثی مضاعف ماهیت مستقل ندارند بلکه یا از حروف معانی گرفته شده اند. مانند لو اگر اگر گفت. یعنی اگر این طور می شد آن طور می شد اگر آن آن طور می شد اون طور میشد...

یا از آواها و پدیده های متناوب محیطی اند. مانند مرّ فرّ صلّ این دسته کلمات معمولاً معادل رباعی مضاعف هم دارند. صلصل : صلّ ضکضک : ضکّ.

با این مقدمات دو سوال راهم جواب می دهیم:

الف) چرا فعل مضاعفی که فاء و عین آن مثل هم باشد نداریم؟

چون بنای مضاعف یک بنای اصلی نیست. بلکه برای سه حرفی کردن پدیده های تناوبی محیطی و حروف ساخته شده و در این صورت طبق عادت در همه زبان ها حرف آخر را تکرار میکنند نه حرف اول را.

ب) چرا فعل رباعی مضاعف (یعنی دو حرف به هم چسبیده تکراری و هم گون باشد) ندارد؟

چون افعال مضاعف عموماً از پدیده های متناوب محیطی و حروف ربط ساخته شده اند و آن ها دو حرفی اند.

که در صورت تضعیف سه حرفی میشوند. و آوای محیطی سه حرفی نداریم که مضاعف گردیده و چهار حرفی شود. و اگر آوای سه حرفی موجود باشد نیاز به تضعیف ندارد^۱.

حال که کلمات مضاعف را شناختیم در جدول صفحه بعد خلاصه قواعد ادغام را می آوریم.

^۱ برگرفته شده از کتاب صرف کاربردی، کشمیری، عبدالرسول، ص ۱۷۵

واجب

دو
حرف
متماثل

اولی
ساکن
دومی
متحرک
خواه
در

یک کلمه مثل المعلم = المعلم به خلاف جایی که حرف اول از دو حرف متماثل حرف مد باشد به طوری که اگر ادغام کنیم وزن کلمه با وزن قیاسی دیگری اشتباه میشود مانند قول (ماضی مجهول باب مفاعله که در صورت ادغام با ماضی مجهول باب تفعیل اشتباه میشود) البته حق اینست که حرف مدی با او هم مخرج نیست و از تماثلان محسوب نمیشود. ولی تعبیر مشهور همین است که بیان شد. و تقوول به خلاف مثل مغز و علی و بری که ادغام در این ها نیز واجب است.

در غیر این دو صورت حرکت آن را می اندازیم مانند: مدد = مدد

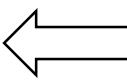
۱) حرف ماقبل صحیح و ساکن باشد مثل اقشعر = اقشعر

۲) حرف ماقبل، فاء الفعل و ساکن باشد مثل: یودد = یودد

حرکت اولی را در دو مورد به ما قبل میدهیم

در یک کلمه هر دو متحرک و اولی جائز تسکین

تذکر: قاعده اول از دو قاعده فوق بر قاعده دوم مقدم است یعنی اگر در کلمه ای زمینه هر دو قاعده وجود داشت قاعده اول جاری میشود مانند: مدد = مدد نه مدد



یعنی مدغم فیه مانند: مدد و یا حرف اول کلمه: مانند ددن نباشد

ادغام لام (أل) در حروف شمسی مانند الرّجل و الشّمس

دو حرف متقارب

ادغام نون ساکن در حروف یرملون مشروط به اینکه در دو کلمه باشند مانند: من یتق الله به خلاف مواردی که در یک کلمه است. مانند: صنوان و دنیا

ادغام دو حرف متماثل در صیغه های ۱ ۴ ۷ ۱۳ ۱۴ مضارع مجزوم و امر مشروط بر اینکه حرف اول مدغم فیه نباشد. مانند لم یمدد = لم یمد (به فتح و کسر و ضم دال) ولم یمدد. امدد: امدد (به فتح و کسر و ضم دال) و امدد به خلاف لم یمدد و امثال آن

جائز

موردیکه حرف دوم ساکن و سکون آن به خاطر اتصال به ضمیر رفع متحرک باشد مانند مددن و شددتم.

موردیکه حرف اول متحرک و حرف آن لازم باشد مانند مدد و ددن (لهو و لعب)

ملحق مانند قردد (زمین هموار)

ممتنع

افعل تعجب مانند اعزز

استثنای قواعد قبلی مانند قول، قالوا وما، و جب

اسم ثلاثی مجرد متحرک العین مانند قتل و طلل و سرر

کلمات سماعی مانند قطط شعره (مویش مجعد شد)

گفتار دوم: کلمه رب از نگاه علم صرف

تجزیه صرفی کلمه رب را در جدول زیر آورده ایم:

ریشه	نوع ریشه	کلمه از جهت حروف اصلی	کلمه از جهت حروف زائد	قابلیت تصرف	قابلیت پذیرش تنوین	تغییر حرکت حرف آخر	از جهت تعریف*	جامد بودن و نوع**
ر ب ب	مضاعف	ثلاثی	مجرد	متصرف	منصرف	معرب	معرفه	جامد غیر مصدری

مشتق نوع	جنس مذکر مونث	از جهت حرف آخر کلمه	وزن	جمع	نسبت	افراد	اسم فاعل مفعول	اسم
مشتق صفت مشبهه	مذکر مجازی	صحیح الآخر	فعل	ارباب	ربانی	مفرد	راب***	مربوب

*معرفه:

معرفه بودن این کلمه را از اینجا می فهمیم که این کلمه به تنهایی معمولاً فقط برای خداوند به کار می رود که این نوع معرفه معرفه علم است.

یا اینکه همراه الف و لام به کار می رود که در اینجا میتواند معرفه به الف لام باشد.

یا اینکه به کلمه ای اضافه می گردد یعنی معرفه به اضافه می شود. و در هیچ جا نکره نیامده است.

**جامد^۱:

«گاهی این کلمه اطلاق بر مصدر بودن میکند هم از جهت معنا هم از جهت وزن.

و گاهی هم بر غیر مصدر دلالت میکند و در آن اختلاف است: گروهی گویند که کلمه رب غیرمصدر است و به معنای مالک و سید و مربی است. گروهی گویند: آن مصدر مستعار است برای فاعل یا اینکه گروهی آن را مصدر از جهت وزن و اسم فاعل (شامل صفت مشبیه) از جهت معنا می گیرند یا رب را مصدر (ربّ یربّ) می دانند سپس آن را صفت هم چون (عدم و خصم) می گیرند و اصل آن را رابّ می دانند. ولی آنچه که می شود جمع بندی کرد این است که:

این کلمه گاهی به معنای مصدر است: ربّه یربّه ربّاً و به معنای تربیت و اصلاح می آید.

گاهی به معنای مصلح و مربی یا همان کسی که عمل اصلاح و تربیت را انجام می دهد اطلاق می شود که در این صورت حق این است که لفظ رابّ را بر آن وضع کنیم که همانا او معنای حدوثی دارد و مناسب هم هست اسم فاعل باشد و اما استعمال میشود ربّ از جهت مکان. در این صورت کلمه رب از جهت معنا اسم فاعل می باشد و از جهت وزن مصدر و صفت مشبیه است.

^۱ برگرفته از کتاب سلسبیل، علی دوست، ابوالقاسم ص ۱۱۳

گاهی هم به معنای مالک و سید اطلاق می شود. یعنی کسی که صفت سیادت و مالکیت را دارا می باشد و این معنای ثبوتی است که مناسب است آن را صفت مشبیه بگیریم و آن در این صورت از جهت معنا و وزن صفت می باشد».

***زب: در کتاب مقایس اللغه معنای ربیب و راب را این گونه آورده است:

«ربیب الرجل: ابن امرأته. و الراب: الذی يقوم علی أمر الربیب^۱».

^۱ مقایس اللغه، ابن فارس، احمد، ج ۲ ص ۳۸۲

فصل سوم: بررسی کلمه رب در علم تفسیر

گفتار اول: واژه رب در قرآن

«کلمات رب العالمین*... ربکم*... ربنا*... ربه*... ربی*... ربکما*... رب*...»
ربک*... ربهما*... ربهم* و ربهما* که در قرآن مجید بر خداوند سبحان اطلاق شده بنا بر
نقل المعجم المفهرس بیشتر از نهصد و شصت فقره است.

در بسیاری از آیات آمده «رب-العالمین» نحو «الحمد لله رب العالمین» (فاتحه: ۲). «أسلمت
لرب العالمین» (بقره: ۱۳۱) «إني أخاف الله رب العالمین» (مائده: ۲۸). «تبارک الله رب العالمین»
(اعراف: ۵۴). بنا بر آنکه در المعجم المفهرس شمرده جمله رب العالمین* مجموعاً چهل و دو
بار در قرآن آمده است.

در بعضی از آیات آمده: «رب کل شیء مثل «قل أغير الله أبغی ربا و هو رب کل شیء»
(انعام: ۱۶۴). و در بعضی ها «رب السماوات و الأرض» نظیر «قل من رب السماوات و الأرض
قل الله» (رعد: ۱۶). و در بعضی رب-العرش مثل «الله لا إله إلا هو رب العرش العظيم» (نمل:
۲۶). همچنین رب المشرقین و رب المغربین، ... برب المشارق و المغرب، ... رب-السماوات
السبع ... برب الناس، ... برب-الفلق و غیره در قرآن مجید استعمال شده است.

مضمون مجموع آنها روشن میکند که خداوند پرورش دهنده تمام موجودات است هم خلقت
از جانب اوست و هم تربیت علی هذا خالق و مربی و معبود فقط خدای سبحان است.

در بعضی از آیات رب بر غیر خدا اطلاق گردیده است مثل «و قال للذی ظن أنه ناج منهما
اذکرني عند ربک» (یوسف: ۴۲). یعنی یوسف بیکی از آندو که گمان میکرد نجات خواهد
یافت گفت: مرا نزد رئیس خود یاد کن. همچنین است آیه ۵۰ و ۴۱. از همان سوره و نیز جمله
«فأنساه الشيطان ذکر ربه» در آیه ۴۰۲. و ظاهراً مراد از رب در این آیات ملک و رئیس است
چنانکه از مجمع البیان نقل شد^۱.

^۱ قاموس قرآن، قرشی، علی اکبر، ج ۳، ص: ۴۴

گفتار دوم: مفهوم واژه رب در قرآن

المیزان درباره ی کلمه رب معنای مالکیت را هم می بیند و توضیح می دهد که: «اما کلمه (رب): معنای این کلمه مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر کند، پس معنای مالک در کلمه (رب) خوابیده.

آنچه صحیح است که به خدا نسبت داده شود، ملک حقیقی است، نه اعتباری، چون ملک اعتباری با بطلان اعتبار، باطل می شود، و معلوم است که مالکیت خدای تعالی نسبت به عالم باطل شدنی نیست.

واضح است که ملک حقیقی جدای از تدبیر تصور ندارد، چون ممکن نیست فرضا کره زمین با همه موجودات زنده و غیر زنده روی آن در هستی خود محتاج بخدا باشد، ولی در آثار هستی مستقل از او و بی نیاز از او باشد، وقتی خدا مالک همه هستی ها است، هستی کره زمین از او است، و هستی حیات روی آن، و تمامی آثار حیات از او است، در نتیجه پس تدبیر امر زمین و موجودات در آن، و همه عالم از او خواهد بود، پس او رب تمامی ما سوای خویش است، چون کلمه رب بمعنای مالک مدبر است^۱.

دلایل اعظمت این اسم:

«بعضی برآنند که رب اسم اعظم است. در تیسیر از ابن عباس و ابو الدرداء - رضی الله عنهم - نقل می کند که رب اسم اعظم است، برای آنکه هر اسمی را از اسماء الهی چون مقلوب گردانند اطلاق آن بر حق - تعالی - جایز نباشد. و اسم رب را که مقلوب سازند «بر» شود، و آن نیز از اسماء حسنی است: إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ.

در تفسیر قرطبی آورده که کثرت دعوت داعیان بدین اسم، دلیل اعظمت اوست چه، انبیا و اولیا و غیر ایشان در وقت دعا، حضرت کبریا را بدین نام یاد کرده اند: اول آدم و حوا به امید قبول توبه حق را بدین نام یاد کرده اند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا. نوح برای هلاکت دشمنان، ندای رَبِّ لَا تَذَرْنَا بِرِذَالَتِهِمْ، و جهت آمرزش دوستان علم دولت به برکت این اسم برافراشت: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا. خلیل جلیل درخواست مشاهده احیای موتی، بدین نام نمود:

^۱ ترجمه تفسیر المیزان، طباطبائی، محمد حسین، ترجمه: موسوی ج ۱ ص ۳۴

رَبُّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى. یوسف صدیق در اختتام احوال، استغاثه بدین نام فرموده: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مَلَكًا. شعیب بی عیب میامن فتح و نصرت از مددکاری این اسم طلبید: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ. کلیم صاحب تسلیم در وقت مناجات و رفع حاجات، خود را به پناه این نام کشید: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. سلیمان عالی مکان، درجه رفیع به میامن این نام خواست: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا. زکریای بی ریا در طلب فرزند ارجمند، صحیفه دعای خود را به این اسم بیار است: رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي.

عیسی روح الله را مایده آسمانی از ضیافت خانه لطف ربانی، به تقاضای این نام رسید: رَبَّنَا انزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ. محمد رسول الله (ص) امت بلند همت خود را، خلعت غفران به اقتضای این نام پوشانید: غُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ. اصحاب کهف به قوت این نام به جانب غار اسرار شتافتند: رَبَّنَا اَتَانَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً. حواریان مسیح به اختصاص این نام، رتبه خواص انام یافتند: رَبَّنَا اَمَّا بِمَا انزَلْتَ.

و از اثر جامعیت این اسم است که همچنانچه بهشتیان از عرفات جنان، در طلب مزید نورانیت این نام گویند: رَبَّنَا اَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا دُوزَخِيَانِ در درکات نیران، دولت خلاصی هم از برکات این نام جویند: رَبَّنَا اُخْرِجْنَا مِنْهَا وَ همچنانچه مؤمنان، گوهر انور ایمان خود را در سلک میمنت این نام انتظام دهند که: رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا كَافِرَانَ يَبْنُونَ اِدَاىِ سَخْتِي وَ بَدْبَخْتِي خُودِ رَا بَرِ اسْتَغَاثَه اَزِ يَنْ نَامِ نَهْنَدُ كِه رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا.

پس چون نبی و ولی و دوست و دشمن و مرد و زن و پدر و فرزند و کافر و مؤمن، مطیع و عاصی و بهشتی و دوزخی و آشنا و بیگانه و سلیم و سقیم، حق - سبحانه - را بدین نام می خوانند و مربی خود را در هر مرتبه که هستند جز او نمی دانند چه، عجب که اسم اعظم باشد.

دلیل دیگر بر اعظمت این اسم آن گفته اند که تجلی مبدئی و معادی وابسته بدوست و فحواى این کلام از نقطتین «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ اَرْجِعِي اِلَى رَبِّكَ»، که اول و آخر دایره خلق واقع شده اند، فهم توان کرد و ناهجان مسالک تدقیق، اعظمت این اسم را بدین سرّ شریف بر سر آورده اند که حق - تعالی - رحمن و رحیم را که در بسمله بعد از کلمه الله ذکر کرده، در فاتحه

بعد از رب العالمین آورده ، تا چنانچه احترام اسم الله - که به قول اکثر اعظم اسماست - در خاطرها قرار یافته، احتشام این نام خجسته فرجام نیز در باطنها متمکن گردد و دانند که تالی اسم ذات در عظمت همو می تواند بود.

پس رب اسمی خاص باشد مقتضی وجود مربوب، چنانچه اله اسمی خاص است مقتضی ثبوت مالوه و هر چه ظاهر شود از صور کاینات، مظهر فیض اسمی از اسماء ربانی است که حق - تعالی - آن صورت را بدان اسم تربیت می فرماید و همه موجودات اگر چه در تحت تربیت الله اند که رب الارباب است، اما هر جنس و نوع و شخص را حصه ای خاص است از مطلق ربوبیت، که آن مربوبی و مقوم اوست^۱.

^۱ جواهر التفسیر ، کاشفی، حسین بن علی ، ص ۵۴۲

گفتار سوم: کلمه رب و جدال جبهه حق و باطل

اگر این مفهوم دقیق را در نظر بگیریم می توانیم علت درگیری ها و مبارزه های پیامبران را با طاغوت و یا زورمندان طاغی عصرشان درک کنیم و بدانیم که این درگیری ها بر سر چه موضوعی بوده است.

تاریخ شرائع آسمانی نشان می دهد زورمندانی که در مقابل پیامبران قرار می گرفتند معمولاً با ایشان بر سر «ربوبیت» خداوند به جنگ برمیخواستند، نه بر سر خالقیت. زیرا اغلب یا همه ی آن ها قبول داشتند که خالق همه ی موجودات الله است. اگر چه ممکن بود آن ها لفظ الله را به کار نبرند مثلاً مانند یهودیان یهوه بنامند، اینکه آن ها خدا را به چه نامی می خواندند مورد بحث نیست فقط می خواهیم بگوییم همین قدر قبول داشتند که خالق کل موجودات عالم خداوند است. ولی در مسئله رب اختلاف داشتند. برای اثبات این سخن داستانی از قرآن می آوریم:

قرآن کریم بارها و بارها داستان موسی کلیم و امت او و درگیری هایش با فرعون جبار طاغوت عصرش را بازگو میکند.

ما در سوره نازعات گوشه ی حساسی از این داستان را میخوانیم:

فرعون پس از برخورد باموسی و مشاهده آیات الهی اجتماع عظیمی از مردم مصر تشکیل داد و در میان آن ها بانگ برداشت که «من رب بالاتر و برتر شما هستم»^۱.

یعنی اگر مرغ رب دارد و اوست مالک او پرورش دهنده اش من نیز همانند او رب شمایم. رب است که چیز های مورد نیاز مربوب خویش را تأمین میکند. و احتیاج های او را ابرآورده می سازد. و راه و قانون و شرائط زیستن و کمال او را معین می نماید.

۱ نازعات ۲۴-۲۱ (فَكَذَّبَ وَ عَصَى * ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى * فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى)

از اینجا بود که فرعون گفت: «مگر نه اینست که آنچه شما دارید خوراکتان، آبتان، آنچه می خورید و آنچه می آشامید مال من است. و از حیطة مالکیت من به دستانتان می رسد!». بنابراین قانون را که ویژگی دوم ربوبیت است باید از من بگیرید و نیازهای شما را من تأمین می کنم پس من نیز باید قانون گذار و فرمانده مطلق شما باشم.

امپراطور مصر فرعون در آن روزگاران مالک تمام مصر بوده. و هرکس که کاری کرده کارگر و مزدور او محسوب می شده است. پس لازمه ربوبیت را که دادن آب و نان و غذا و تأمین احتیاج های مردم می باشد در ظاهر داشته و مدعی بوده است که: «اینها همه در ملک من است و من به شماها میدهم. بنابراین قانون را نیز من باید وضع کنم. و شما باید بر اساس نظرها و خواسته های من باید زندگی کنید. به هر صورت من باید قانون بگذارم و شریعت و راه رسم زندگی را من تعیین کنم. اگر می گویم بنی اسرائیل باید بنده باشد کودکان پسران ها باید ذبح شوند و دخترها زنده بمانند قطعاً باید پذیرفته شود. اگر می گویم بنی اسرائیل باید پست باشند و قبطیان و مردم اصلی مصر سرور باشند قطعاً باید عمل گردد. اگر می گویم فلان چیز باید اجرا بشود حتماً لازم است بشود».

ربوبیتی که فرعون ادعا می کرده نه به این معنا بود که او خالق آسمان ها و زمین و آفریننده انسان ها و سایر چیزها بوده است بلکه او می گفته شما باید برای اجرای منویات من و به دست آوردن خوشنودی من کار کنید. و طبق فرامین من عمل نمائید. زیرا من رب شما هستم. رب بالاتر و برتر.

موسای کلیم در برابر این منطق چه میگوید؟ سخن او چیست؟ چه پیامی دارد و چگونه با فرعون درگیر می شود؟

خداوند به موسی و برادرش هارون می فرماید: «ای موسی و ای هارون به نزد فرعون بروید و بگویید ما از ظرف کسی آمده ایم که خداوند و پروردگار توست.

۱ زخرف: ۵۱ (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ بَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ)

۲ طه ۴۳-۴۷ (أَذْعَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى... قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَ أَرَى * فَأْتِيَاهُ فُقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكَ)

تو را پرورش داده و به کمال رسانیده. ای فرعون توکه ادعا میکنی رب بالاترو برتر مردم هستی سخت در اشتباهی و ادعائی واهی و دروغی داری. ما بر صدق سخنانمان آیه و نشانه ای از جانب پروردگارت به همراه داریم^۱»

البته که فرعون پروردگاری برای خویش نمی شناسد و این سخن را قبول ندارد سوال میکند: «قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى» (طه ۴۹) شما که ربوبیت را از من پذیرا نیستید و می گوید ربوبیت از آن دیگری است و باید قانون و حکم را از دیگری بگیریم این دیگری کیست؟ «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه ۵۰) موسی می گوید رب ما آن کسی است که همه چیز را آفریده و نظام زندگی و قانون زیستن را برای آن چیز تعیین فرموده و به عبارت دیگر او را راهنمایی کرده است. و هر مخلوقی باید به موجب قانونی که او برایش قرار داده زندگی کند.

فرعون سخن موسی را متین می بیند و می ترسد که این حرف در دل ها جا بگیرد. لذا به ایجاد شبهه می پردازد. تا اشتباه فکری به وجود آورد. فرعون می گوید پس مردم گذشته چه وضعی داشته اند؟ آیا آنها هم ربی داشته اند؟ آیا رب مورد ادعای تو بر آنها هم فرمان روایی داشته است؟ موسی جواب می دهد در جواب خود نیز بر ربوبیت حق متعال تکیه میکند. «اوضاع آنها و سرگذشتشان را پروردگار من می داند، که نه به گمراهی در می افتد و نه به فراموشی گرفتار می شود^۲».

حوادث ادامه میابد. باز فرعون برای شکستن منطق موسی به هیلتی دیگر دست می زند. وی می خواهد احساسات مردم را علیه او بشورانند. لذا به آن حضرت می گوید: «شما آمده اید که با سحران ما را از سرزمینمان بیرون کنید. و کشور و وطن ما را تسخیر نمایید. بنابراین ما هم از نیروهای سحر برای نابود کردن سحر شما سود خواهیم برد^۳». ساحران مزدور فرعون با تمام نیرو به جنگ فرعون می آیند. اما قدرت رب العالمین آشکار شده و تمام سحر ایشان نابود میگردد. ساحران که از دیگر مردم روشنی بیشتری در شناخت سحر دارند در برابر قدرت ربوبی

^۱ طه ۴۳-۴۷

^۲ طه ۵۱-۵۲

^۳ طه ۵۷-۵۸

سر تعظیم برخاک می ساینند و می گویند «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (طه ۷۰) سپس در برابر اعتراض و تشدد فرعون اعلام میکنند: «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَعْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» (طه ۷۳) «ما به پروردگار و صاحبمان ایمان آوردیم تا اشتباه های ما و گناه سحری که تو ما را بدان مجبور ساختی ببخشد و خداوند بهتر و پاینده تر است».

در سراسر این داستان نام رب تکرار میشود و در هر دو طرف از رب سخن گفته میشود. موشی از او دم میزند. ساحران به او ایمان می آورند و فرعون او را قبول ندارد. بنابراین به خوبی و روشنی مشاهده می کنیم که درگیری در دو جبهه شیطان و رحمان دوستان خدا و دشمنان او پیامبران و طاغوت ها بیشتر بر سر ربوبیت است و اینکه ما رأی و قانون و حکم و دستور را از چه کسی باید بپذیریم...

داستانی دیگر

در سال نهم هجری عدی پسر حاتم طایی که مسیحی مذهب بود به خدمت پیامبر اسلام رسید و پس از مذاکراتی اسلام را پذیرفت. عدی در این دیدار به گردنش صلیبی از طلا داشت. رسول اکرم فرمودند:

بتی را که به گردن آویخته ای به دور انداز. عدی صلیب را از خود دور کرد و از محضر آن حضرت خارج شد. در ملاقات دومی که عدی با پیامبر داشت شنید که ایشان این آیه را قرائت مینمایند:

(اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (توبه ۳۱)

«یهود و نصاری به جای خدا پیشوایان دینی خویش را رب خود قرار دادند».

عدی عرضه داشت ما پیشوایان دینی خود را عبادت نمی کردیم.

رسول اکرم فرمودند: آیا ایشان حلال خدا را حرام نمیکردند و حرام او را حلال نمیکردند؟ و شما نیز بی چون و چرا از آن پیروی می کردید.

در این حادثه تاریخی پیامبر خدا اشاره دارند به این که به چه شکل پیشوایان دینی در متن شریعت دخالت کرده اند و قوانین بشری براساس امیال و هواهای مختلف جایگزین قوانین الهی شده است...

این حقیقت حتی امروز هم در میان مسیحیت وجود دارد...

نتیجه گیری:

همانطور که گذشت، این کلمه پر استعمال در زبان قرآن و روایات دارای معانی مختلفی است. آنچه درست به نظر می رسد این معناست که: رب: «ایجاد کردن حالتی پس از حالت دیگر در چیزی تا به حد کمال و نهایی و تمام آن برسد» در صورتی که، این کلمه مفهوم مالکیت مطلق را نیز در خود جای داده است.

در ادامه حول مباحث مضاعف، واضح شد اولاً کلمات مضاعف چگونه کلماتی اند و ثانیاً چرا کلمات مضاعف به وجود آمدند و ثالثاً اینکه این کلمات مضاعف دارای چه قواعد و ساختار صرفی می باشند.

در فصل سوم، وارد مباحث قرآنی این کلمه شدیم و استعمالات این کلمه در قرآن، معنا و مفهوم و دلیل جدال بین جبهه حق و باطل را از لسان آیات قرآن کریم، بیان کردیم.

کتابنامه:

قرآن کریم

- استاد و درس ، علی صفایی حائری ، ليله القدر ، قم ، چاپ اول ، ۱۳۸۱ هـ. ش
- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ، مصطفوی، حسن ، دار الکتب العلمیه- مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، بیروت- قاهره- لندن ، چاپ سوم ، ۱۴۳۰ هـ. ق
- ترجمه تفسیر المیزان ، طباطبایی، محمد حسین ، مترجم: موسوی، محمد باقر، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی ، ایران- قم، چاپ پنجم ، ۱۳۷۴ هـ. ش
- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن ، راغب اصفهانی، حسین بن محمد ، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، مرتضوی ، تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۷۴ هـ. ش
- تهذیب اللغة ، ازهری، محمد بن احمد ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، چاپ اول ۱۴۲۱ هـ. ق
- سلسبیل فی اصول التجزیه و الاعراب ، علیدوست، ابوالقاسم، دارالاسوه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۳ هـ. ش
- جواهر التفسیر ، کاشفی، حسین بن علی ، محقق: عباسی، جواد ، مرکز پژوهشی میراث مکتوب ، ایران- تهران ، چاپ اول ، ۱۳۷۹ هـ. ش
- صرف کاربردی، عبدالرسول کشمیری ، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، مشهد مقدس ، چاپ اول ، ۱۳۹۲ هـ. ش
- الصحاح ، جوهری، اسماعیل بن حماد ، محقق / مصحح: عطار، احمد عبد الغفور، دار العلم للملایین ، بیروت ، چاپ اول ، ۱۳۷۶ هـ. ق

قاموس قرآن ، قرشى بنابى، على اكبر ، دار الكتب الإسلامية ، ايران- تهران ، چاپ ششم ،
۱۳۷۱ هـ. ش

مجمع البحرين ، طريحي ، فخر الدين بن محمد ، مرتضوى ، تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۷۵ هـ. ش
المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ، فيومى، احمد بن محمد ، موسسه دار
الهجره ، قم ، چاپ دوم ، ۱۴۱۴ هـ. ق

معجم مقاييس اللغة ، ابن فارس، احمد بن فارس ، محقق / مصحح: هارون، عبدالسلام محمد،
مكتب الاعلام الاسلامى ، قم ، چاپ اول ، ۱۴۰۴ هـ. ق

لسان العرب ، ابن منظور، محمد بن مكرم ، دار صادر ، بيروت ، چاپ سوم ، ۱۴۱۴ هـ. ق

نقش ائمه در احياى دين، علامه عسكرى ، مركز فرهنگى انتشاراتى منير ، تهران ، چاپ پنجم ،
۱۳۹۲ هـ. ش

نزّهة الطرف فى علم الصرف ، حسيني جلالى، محمدتقى ، محقق: قاسم جلالى حسيني،
سلسال، قم ، چاپ اول ، ۱۳۸۱ هـ. ش

النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ابن اثير، مبارك بن محمد، محقق / مصحح: طناحى، محمود
محمد / زاوى، طاهر احمد ، موسسه مطبوعاتى اسماعيليان ، قم ، چاپ چهارم ، ۱۳۶۷ هـ. ش